

فصل سوم:

بن بست استراتژیک و بحران موجودیت

□ زمینه بازگشت به تروریسم شهری

سازمان مدت‌ها بود که از یک سو حرکت‌های تروریستی و ورود تیم‌های نظامی به داخل کشور را متوقف کرده بود و از سوی دیگر با ایجاد ارتباط‌های گسترده‌تر با محافل و احزاب و مجالس غرب سعی داشت که خود را به عنوان «آلترناتیو» دموکراتیک جمهوری اسلامی مطرح سازد تا اقبال بین‌المللی را نسبت به خود کسب نماید. این سازمان تا بدانجا بر این امر - که یک جریان «سالم» معتقد به دموکراسی است - اصرار داشت که با صرف هزینه‌های هنگفت، به برگزاری کنسرت‌های موسیقی و راه انداختن ضیافت‌های مجلل برای سیاسیون و نمایندگان مجالس کشورهای اروپایی و آمریکایی دست زد و حتی انتساب ترور آمریکایی‌ها را در ایران از خود سلب کرد و آن را به جریان مارکسیست شده - و به تعبیر خودشان اپورتونیستی - نسبت داد. همه این تلاش‌ها برای این بود که خود را از اتهام تروریسم و خشونت‌طلبی تبرئه کند.

مجاهدین خلق در سال ۱۳۶۴ آخرین تیم‌های عملیاتی اعزامی را - نه از مرز عراق که ضربه‌پذیر بود بلکه - از مرزهای شرقی کشور به داخل فرستاد و عده‌ای از آنها پس از انجام یک عملیات و بقیه قبل از هر عملیاتی ضربه خوردند.

ورود رجوی به عراق و زمینه‌سازی برای تأسیس ارتش آزادی‌بخش، تاکتیک‌ها را نیز دگرگون کرد؛ بدین معنا که از آن پس حمله به پاسگاه‌های مرزی را در غرب کشور آغاز نمود و در حادثه‌ترین مرحله،

توانست - با کمک نیروهای عراق - ۳ روز شهر مرزی «مهران» را به تصرف درآورد. بعد از آن نیز عملیات «فروغ جاویدان» (مرصاد) را تدارک و اجرا کرد که به رغم حمایت و همکاری همه جانبه عراق، شکست سنگینی خورد.

پس از شکست «مرصاد»، رجوی بحران‌های درونی سازمان را با ترتیب دادن نشست‌های پی در پی و انداختن تقصیرها و قصورها به گردن افراد و اعضا، آرام کرد؛ و مجدداً نگاه خود را به سمت حمایت‌گیری از قدرت‌های جهانی و به خصوص آمریکا معطوف نمود. زیگزاگ‌ها و چرخش‌های مختلف، از تکیه به مصدق و شیر و خورشید گرفته تا برگزاری مجالس طرب، همه در راستای همین نگاه بود. ولی... نتیجه انتخابات دوم خرداد ۷۶ او را در جایی گیر انداخت که به هیچ‌وجه تصور آن را نداشت. یکی از کارشناسان در این باره می‌گوید:

پس از برگشت مریم قجر به بغداد، اعلام نتایج دادگاه میکونوس و بالاخره انتخابات ریاست جمهوری، مسعود رجوی خود را در تنگنایی دید که پیش از آن سابقه نداشت. از گذشته، سازمان دو شعار محوری داشته است که پیوسته روی آنها مانور می‌داد:

۱- صلح در مقابل جنگ؛

۲- آزادی در مقابل اختناق.

زمانی که ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت و ما به سمت صلح رفتیم، این شعار از رجوی گرفته شد. از این رو پیوسته تلاش می‌کرد که جنگی دیگر را بین ایران و عراق دامن بزند. او یک لوزی ترسیم کرده بود که در رأس بالای آن جمهوری اسلامی قرار داشت و یک سوی آن «جنگ» و یک سوی آن «صلح» بود؛ رأس پایین لوزی سقوط جمهوری اسلامی بود که رجوی ادعا می‌کرد «جمهوری اسلامی از هر ضلع (جنگ یا صلح) پایین بیاید به فروپاشی و براندازی منتهی خواهد شد.»

هنگام ترسیم این تابلو، رجوی می‌گوید: «ایران و عراق در شرایط نه جنگ و نه صلح‌اند. ما باید کاری کنیم که اینها به سمت جنگ بروند. جنگ دوم اجتناب‌ناپذیر است ولی فقط ما باید زمان آن را جلو بکشیم.»

در راستای همین تحلیل، در سه بُعد کار را شروع کرد: با استخبارات عراق، با ارتش عراق و با دولتمردان عراق. این شیوه موفق بود تا زمانی که عراقی‌ها گفتگو با ما را شروع کردند و سازمان به بن‌بست رسید. در همان زمان هم در تلاش بودند که ما را در عملیات مرزی درگیر کنند. به رغم همه کارشکنی‌ها و مانورها، روند صلح بین ایران و عراق تقویت شد و شعار «صلح در

مقابل جنگ» از رجوی گرفته شد.

یک شعار دیگر مانده بود و آن «آزادی در مقابل اختناق» بود. در جریان انتخابات دوم خرداد، می‌دید که همه حرف‌هایی که می‌خواست بزند، در جامعه شیوع دارد و رئیس‌جمهور منتخب خیلی داغ‌تر از اپوزیسیون درباره «آزادی» سخن می‌گوید. در اینجا بود که گفت: «وظیفه من این است که این نقاب را از صورت خاتمی بردارم.»

از طرف دیگر سازمان و به خصوص رجوی روی پتانسیل نسل دوم حساب باز کرده بودند. در واقع، رجوی روی جوان‌هایی که انقلاب و جریان‌های دهه ۶۰ را مستقیماً تجربه نکرده بودند و لوح صاف بودند، حساب می‌کرد. حال می‌دید که نسل دوم انقلاب هم با رئیس‌جمهور چفت شده است! این واقعیت و فضای به وجود آمده جدید، خیلی برای سازمان و رجوی گران تمام شد.

رجوی در یک نشست صریحاً می‌گوید: «باید مملکت را به هم بریزیم و نسل دوم را خودمان بگیریم؛ باید نقاب را از صورت خاتمی بردارم و اثبات کنم که این فیگورهای دمکرات منشا نه‌ای که خاتمی می‌گیرد، همه‌اش شعر است.»

بر همین اساس است که با همه خسارات سنگینی که به سازمان تحمیل می‌شود، ناچار دست به ریسک صدور خشونت می‌زند تا جامعه را به خشونت بکشاند. او بمب منفجر می‌کند و خمپاره می‌اندازد تا نیروهای نظام را به واکنش خشونت‌بار و پلیسی کردن کشور وادار نماید و شعار «آزادی» را از آنها بگیرد.

واقعیت این است که بستر وجودی مجاهدین خلق، انسداد سیاسی و شرایط بسته پلیسی است. سازمان نمی‌تواند بدون اتکا به سلاح و خشونت به زندگی خود ادامه دهد. رشد و حیات سازمان مجاهدین خلق تنها در فضای بسته، غیرشفاف و خفقان‌آلود ممکن خواهد بود. شرایط جدید پس از دوم خرداد، چنان که پیشتر گفته شد، اپوزیسیون را به رویکرد مسالمت و رفرم راند؛ لیکن برای مجاهدین خلق خارج شدن از مدار مبارزه قهرآمیز و جنگ مسلحانه «آزادی‌بخش» به معنی مرگ و نیستی بود. رجوی، که جز قدرت‌طلبی و تمامیت‌خواهی، انگیزه دیگری نداشت، راه گریز از وضعیت جدید در ایران را دست‌یازیدن به اقدامات تروریستی تشخیص داد تا فضای موجود کشور را خشونت‌آمیز کرده مسئولان را به اقدامات متقابل وادارد. واکنش خشونت‌بار نظام، دو گزینه را پیش روی می‌آورد:

۱- جنگ و گریز بین معدود نیروهای سازمان یا آشوب‌طلبان و نیروهای نظامی و انتظامی که نهایتاً

کنترل شدید امنیتی و فضای بسته پلیسی را به همراه داشت. در چنین صورتی، شعارهای آقای

خاتمی و وعده ایجاد جامعه مدنی و برقراری آزادی رنگ می‌باخت و نظام به هر دو بحران مشروعیت و مشارکت دچار می‌شد.

۲- واکنش عجولانه نیروهای مسلح و مسئولان جمهوری اسلامی در حمله به قرارگاه‌های سازمان در عراق که طبق تحلیل آنها همراه با هجوم به مرزها و ایجاد برخورد و درگیری بین نیروهای ایرانی و عراقی بود و نهایتاً آتش جنگی دوباره میان دو کشور زبانه می‌کشید.

به دنبال آن شکست‌ها و بر اساس این تحلیل‌ها، سازمان از روز ۱۲ خرداد ماه ۱۳۷۷ دست به سلسله عملیاتی زد که در عین تنوع و پراکندگی در اهداف حملات و نیز معروفیت چهره‌هایی که ترور شدند، نه تأثیری بر جامعه و شرایط عمومی کشور گذاشت و نه توانست وضعیت نامساعد و بحرانی سازمان را بهبود بخشد.

□ فاز جدید تخریب و ترور

روز سه‌شنبه ۱۲ خردادماه ۱۳۷۷، یعنی ده روز پس از سالگرد دوم خرداد ۷۶، سازمان یک سری عملیات تخریبی جدید را از طریق بمب‌گذاری و خمپاره‌اندازی در سه نقطه تهران با عنوان «سرآغاز مقاومت مسلحانه انقلابی»^۱ صورت داد که عبارت بودند از:

۱- انفجار بمبی در راهرو ورودی دادگاه انقلاب اسلامی واقع در خیابان دکتر شریعتی، چهارراه شهید قدوسی، در ساعت ۲ بعد از ظهر. بمب در یک کیف دستی جای گرفته بود و انفجار آن باعث کشته شدن سه نفر و زخمی شدن چندین نفر گردید. دو تن از کشته‌شدگان کودک بودند.^۲ سازمان مدعی شد که ده‌ها تن از بازپرسان و قضات دادگاه انقلاب کشته و زخمی شده‌اند و ساختمان دادگاه به کلی ویران شده است!^۳ اینان اقدام به این عمل تخریبی را «حق مسلم و مشروع» خود عنوان نمودند^۴ و ضمناً مدعی شدند که در جریان بمب‌گذاری مزبور، هیچ غیرنظامی کشته یا زخمی نشده و مردم از این اقدام «استقبال

۱. نشریه مجاهد، ش ۳۹۲، ۱۹/۳/۱۳۷۷: ص ۱.

۲. روزنامه‌ها، ۱۳ خرداد ۱۳۷۷.

۳. نقل از اطلاعیه دفتر مطبوعاتی مجاهدین خلق، در واشنگتن د. سی، دوم ژوئن ۱۹۹۸/دوازدهم خرداد ۱۳۷۷. نیز: نشریه مجاهد - پیشین: ص ۳؛ اطلاعیه سازمان تحت عنوان «عملیات مجاهد شهید هادی همایون» به تاریخ ۱۲/۳/۱۳۷۷.

۴. رادیو مجاهد، ۱۷/۳/۷۷.

زیادی» به عمل آوردند!^۱

۲- شلیک دو خمپاره به مقرّ ستاد مشترک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دوشان‌تپه، در ساعت ۸:۳۰ بعد از ظهر. این انفجارها تلفاتی نداشت و خسارات آن نیز اندک بود. عاملین با یک شتابزدگی آشکار، دستگاه خمپاره‌انداز و چند گلوله خمپاره را به جا گذاشتند و گریختند.^۲ سازمان در اطلاعیه خود مدعی شد که «چندین مجموعه بزرگ ساختمانی از دواير مختلف فرماندهی» مورد اصابت قرار گرفت و «شمار قابل توجهی از پاسداران» از پای درآمدند.^۳ این ادعا توسط هیچ منبع مستقل رسمی تأیید نشد.

۳- شلیک سه خمپاره به ساختمان «خلیج» در چهارراه پاسداران - در فاصله چند صد متری مهمات‌سازی صنایع دفاع، در ساعت ۹:۳۰ بعد از ظهر. خمپاره‌ها به مکان غیرمؤثر و نسبتاً متروکه‌ای اصابت کرد و هیچ تلفاتی نداشت.^۴ سازمان در اطلاعیه خود مدعی شد که «انبار مهمات مرکزی منفجر گردید.»^۵ این ادعا نیز مورد تأیید هیچ یک از منابع خبری قرار نگرفت.

۱. نشریه مجاهد - پیشین: همان صفحه.

۲. روزنامه‌ها، ۱۳ و ۱۴ خرداد ۷۷. رادیو مجاهد، ۱۲ و ۷۷/۳/۱۳.

۳. نشریه مجاهد: پیشین، همان صفحه؛ اطلاعیه سازمان تحت عنوان «عملیات مجاهد شهید وحید لشکری پور»، به تاریخ ۷۷/۳/۱۲.

۴. روزنامه‌ها، ۱۳ و ۱۴ خرداد.

۵. نشریه مجاهد - پیشین، همان صفحه؛ اطلاعیه سازمان با عنوان «عملیات مجاهد شهید فرشته اسفندیاری» به تاریخ ۷۷/۳/۱۳.



عباسزاده اندازی در تهران



○ بازتاب‌ها و واکنش‌های رسمی سیاسی

در پی این رخدادها، تخریبی، سیل محکومیت آن از سوی دولت‌ها و مجامع بین‌المللی و داخلی به راه افتاد. در وهله نخست، وزارت امور خارجه آمریکا طی بیانیه‌ای انفجارهایی که مسئولیت آن را سازمان به عهده گرفت، محکوم کرد. در این بیانیه آمده است:

... دولت ایالات متحده اقدامات تروریستی را در تهران شدیداً محکوم می‌کند و به بازماندگان این حادثه تسلیت می‌گوید. دولت آمریکا هرگونه اقدام تروریستی - در هر نقطه از جهان - را محکوم می‌کند و یادآور می‌شود که سازمان مجاهدین خلق در فهرست سازمان‌های تروریستی خارجی قرار دارد...^۱

از سوی دیگر، یک سخنگوی وزارت امور خارجه بریتانیا طی اظهاراتی این عملکرد را محکوم کرد. ناگفته نماند که وزارت خارجه این کشور اطلاعیه‌ای رسمی در این مورد در اختیار رسانه‌ها قرار نداد. سخنگوی وزارت خارجه بریتانیا از جمله اظهار داشت:

... بریتانیا خبر غم‌انگیز این انفجار را با تأسف شنید و ضمن ابراز همدردی با مردم ایران در حادثه اخیر، تسلیت خود را به خانواده‌های قربانیان این حادثه تقدیم کرده است... ما حرکات تروریستی را - در هر کجا که انجام گیرد و با هر انگیزه‌ای که باشد - محکوم می‌کنیم... بریتانیا به عنوان ریاست دوره‌ای اتحادیه اروپا به تشویق راه‌های مؤثر علیه تروریسم ادامه می‌دهد.^۲

کلاوس کینکل وزیر امور خارجه آلمان نیز چند روز پس از حادثه انفجار در تهران، طی اعلامیه‌ای این حرکت را که تعدادی بی‌گناه در آن کشته و مجروح شدند، شدیداً محکوم کرد. در این اطلاعیه همچنین - ضمن ابراز همدردی با قربانیان این سوءقصد - آمده است:

... تروریسم ابزار پرخورد سیاسی نیست و آلمان فدرال با هر نوع پدیده تروریسم مخالفت می‌ورزد و بر تصمیم خود برای مبارزه جدی با آن - در هر کجا که پدید آید - تأکید می‌نماید...^۳

دولت استرالیا نیز با انتشار بیانیه‌ای رسمی، مجموعه عملیات خشونت‌آمیز سازمان مجاهدین خلق را به شدت محکوم نمود و عاملان انفجارهای تهران را تروریست نامید. الکساندر داوونر وزیر امور خارجه استرالیا، در این بیانیه، بمب‌گذاری را که منجر به کشته شدن سه تن و زخمی شدن تعدادی دیگر شد،

۱. بخش فارسی رادیو B.B.C، ۱۲/۳/۷۷.

۲. همان.

۳. روزنامه‌ها، ۱۶/۳/۷۷.

محکوم کرده با خانواده قربانیان بی‌گناه این حوادث ابراز همدردی نمود. وزیر امور خارجه استرالیا، با توجه به پذیرش مسئولیت این اقدامات توسط مجاهدین خلق، تصریح کرده است که «استرالیا این گروه را تروریست قلمداد کرده و اقدامات آنها را محکوم می‌کند».^۱

علاوه بر واکنش‌های سیاسی از سوی دولت‌ها، مجامع رسمی و غیررسمی نیز نسبت به عملیات خشونت‌بار این گروه موضع‌گیری کردند. اظهارات خانم الهه هیکس سخنگوی «سازمان نظارت بر حقوق بشر» از جمله این موضع‌گیری‌ها بود. وی اعلام داشت: «سازمان نظارت بر حقوق بشر، کشته شدن سه نفر و زخمی شدن عده‌ای را که بر اثر انفجار یک بمب در محل دادگاه انقلاب اسلامی تهران اتفاق افتاده است، به شدت محکوم می‌کند».^۲

○ نمونه‌ای از تحلیل‌های رسانه‌ای

از میان واکنش‌ها و تحلیل‌های خبرگزاری‌ها و رسانه‌های معروف، گزارش تحلیل‌گونه‌ای بری می‌گزارشگر خبرگزاری رویتر قابل توجه است؛^۳ که اهم مطالب آن ذیلاً نقل می‌شود. سازمان مجاهدین خلق که می‌گوید هفته گذشته سه حمله مسلحانه در تهران انجام داده است، از سال‌ها پیش به این سو با حکومت جمهوری اسلامی در نبرد است. این سازمان در عراق و در نزدیکی مرزهای ایران، چند پایگاه نظامی دارد و نیز دفاتری در جهان غرب دایر نموده است. این گروه تاکنون مسئولیت حمله به بسیاری از هدف‌های نظامی، اقتصادی و دولتی ایران را به عهده گرفته است...

از سوی ایران، سازمان مجاهدین خلق مسئول بمب‌گذاری‌های متعددی است که در نخستین سال‌های بعد از انقلاب باعث کشته شدن یک رئیس‌جمهور، یک نخست‌وزیر و بیش از دویست نفر از مقامات حکومتی، پارلمانی و روحانی گردید...

مجاهدین بعداً در طرف مقابل ایران، در جنگ هشت ساله با عراق، قرار گرفتند و شبکه‌ای از تبلیغات بین‌المللی را در پایتخت‌های اروپایی به وجود آوردند و حتی دفتری در واشنگتن گشودند که فاصله چندانی با کاخ سفید ندارد. این سازمان بازوی سیاسی خود را «شورای ملی مقاومت» می‌خواند و آن را پارلمانی در غرب می‌داند که ۵۷۰ عضو دارد. در طول جنگ، که از

۱. نشریه ایران آینده (ویژه نامه)، خردادماه ۱۳۷۷/ژوئن ۱۹۹۸، [چاپ و پخش در] هلند - فرانسه: ص ۲۰.

۲. بخش فارسی رادیو B.B.C - پیشین.

۳. تاریخ مخابره این گزارش دهم ژوئن ۱۹۹۸ است.

۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ به درازا انجامید، مجاهدین خلق با نیروهای صدام حسین رئیس جمهوری عراق همکاری کردند و این اقدام - طبق نظر تحلیل‌گران - باعث کاهش محبوبیت آنها در داخل ایران شد.

در این میان، پایگاه‌های مجاهدین در داخل عراق بارها هدف حملات هوایی و موشکی قرار گرفته که بیشترین حملات در سپتامبر گذشته (۱۹۹۶) انجام شد. دور تا دور دفتر مجاهدین در پایتخت عراق، دیواری از کانکریت کشیده شده که در برابر حملات با خمپاره و بمب مقاوم است.

مریم رجوی، همسر مسعود رجوی رهبر مجاهدین، که از سوی این گروه به عنوان رئیس جمهوری در تبعید ایران معرفی شده، گفته است که رژیم روحانیون در ایران تا قبل از پایان قرن بیستم واژگون خواهد شد.

... تصمیم واشنگتن در تروریست خواندن مجاهدین باعث شد تا روایت سفر به آمریکا به اعضای آن داده نشود و در عین حال، هرگونه کمک مالی به این گروه نیز ممنوع اعلام گردد. این تصمیم در تهران مورد استقبال قرار گرفت و ایران آن را نخستین نشانه مثبت از حسن نیت آمریکا در قبال دولت میانه‌رو خاتمی قلمداد کرد. تحلیل‌گران می‌گویند: امیدهای پدید آمده از طریق اصلاحاتی که خاتمی به آن دست زد، باعث شده که مجاهدین برای کسب مجدد محبوبیت در میان مردم ایران شانس نداشته باشند.^۱

○ تحلیل‌ها و مواضع نیروهای سیاسی

همزمان با سیل جریان محکومیت سازمان از سوی دولت‌ها و مجامع بین‌المللی، شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی داخل و خارج نیز - چه در طیف اپوزیسیون و چه برخی از جریان‌های نزدیک به حاکمیت در جمهوری اسلامی - طی اطلاعیه‌ها و تحلیل‌هایی که انتشار دادند، این حرکت‌های سازمان را محکوم کردند.^۲

موضع روشنفکران لائیک مقیم ایران، که پیوسته مرزبندی مشخصی را با «حکومت دینی» اعلام داشته‌اند و اصولاً حضور نهاد دین را در چرخه‌های اصلی اداره سیاسی کشور بر نمی‌تابند، لابه‌لای سلسله

۱. همان: ص ۲۴؛ با اندکی تلخیص.

۲. از جمله نهضت آزادی در اطلاعیه به تاریخ ۷۷/۳/۱۵؛ و جنبش مسلمانان مبارز نیز در برخی از مطبوعات ۱۵ و ۱۶ خرداد ۱۳۷۷.

مقالاتی در یکی از نشریات بینابینی انعکاس یافت. نوشته‌ای که بخشی از آن ذیلاً نقل می‌شود، چند روز قبل از عملیات مبتنی بر رویکرد مجدد مجاهدین خلق به تروریسم فاحش به نگارش درآمده است؛ از این رو، فاز جدید بن‌بست این گروه در آن منعکس نشده لیکن مواضع نویسنده را نسبت به سازمان روشن می‌سازد:

... این گروه هیچ وجهه‌ای در جامعه ایران ندارد. مجاهدین خلق، به سرعت و پس از خروج از ایران، تبدیل شد به یک جریان وابسته به سیاست‌های خارجی. همین امر موجب شد که این گروه، سیاست‌های خود را بنا به تمایل سیاست‌های خارجی تنظیم کند نه از سر تأمل یا بازاندیشی. رهبری این گروه در میان نظام‌های ارزشی گوناگون سرگردان گشت و هر روز با تثبیت به وسیله‌ای تازه کوشید تا اعضا و هواداران خود را سرگرم کند.

مجاهدین خلق - در اساس - به صورت گروهی بسته، مافیایی و فرومانده و مأیوس، به فعالیت می‌پردازد. قدرت جذب ندارد و تنها با به کارگیری روش‌های ترور و وحشت، به حیات زوال یابنده‌اش تداوم می‌بخشد. آنچه از مجاهدین خلق به جای مانده، چیزی نیست جز یک سیرک نظامی. شماری افراد سرخورده، مجهز به تسلیحات نظامی شده‌اند، بی‌آنکه در میدان رزم قرار داشته باشند. در نتیجه با برپایی مجالس تفریحی و سرگرم‌کننده، هر چند تهوع‌آور، از سلاحی که قرار می‌بود در پیکار با دشمن به کار افتد، در فعالیت‌های نمایش بهره می‌گیرند. سلاح رزم و سیله‌ای است برای بزم.^۱

ابتدال اندیشه [و] تعهد بی چون و چرا به یک رهبری مضحک و چندان‌آور، سازمان مجاهدین خلق را فاقد کارایی و اثربخشی کرده است.

حضور این گروه دلقک‌مآب - در واقع - وسیله‌ای است مناسب، از سویی در دست گروه‌هایی از حکومتگران برای آنکه خشونت‌های بی حساب خود را موجه جلوه‌گر سازند و از سوی دیگر در دست خارجی‌ان برای آنکه فشارهای سیاسی خود را بر ایران، با توسل به این مترسک، جلوه‌ای عینی بدهند.^۲

پس از فاز جدید تروریستی سازمان، موضع بخشی از فعالان فرهنگی سیاسی متناسب به «جبهه دوم خرداد» نیز در نشریه‌ای که مطالب پیشین در آن درج شده بود انتشار یافت که در بخشی از آن آمده است:

۱. اشاره به کنسرت مرضیه روی یک تانک روسی است.

۲. نشریه راه‌نو، ش ۶، ۹ خرداد ۱۳۷۷؛ ص ۶؛ قسمتی از سلسله مقالاتی تحت عنوان اصلی «دوم خرداد ۱۳۷۶ و بحران گذار» و عنوان فرعی «بررسی وضعیت گروه‌های اپوزیسیون»، نوشته دکتر چنگیز پهلوان.

... این اقدامات در واقع عکس‌العمل یک گروه تروریستی به بن‌بست رسیده در مقابل فرایندی است که به نفی کامل هستی و هویتش منجر می‌شود. گروه تروریستی رجوی از سه لحاظ به بن‌بست رسیده است: از نظر ایدئولوژی، از لحاظ راهبرد (استراتژی) و از لحاظ سازمان‌دهی، ایدئولوژی گروه رجوی نوعی از تمامیت‌خواهی (توتالیتریسم) است. راهبرد این گروه، خشونت و اقدام قهرآمیز و تلاش برای براندازی است و سازمان‌دهی آن متکی است بر تشکیلاتی منزوی، بسته، مطلق‌گرا، آمرانه و مبتنی بر کیش شخصیت.

حرکتی که در دوم خرداد رخ داد، در واقع اقدامی عمومی برای نفی تمامی ارکان سه‌گانه حیات و اهمیت این گروه بود. در واقع فرایند دوم خرداد، در مسیر خویش، جایی برای تداوم حیات و حضور گروه‌های وابسته به بیگانه (که در جنگ ملی - میهنی ایران و عراق، به عنوان ستون پنجم و پیاده نظام عراق عمل کردند) در عرصه سیاست ایران باقی نمی‌گذارد. گروه رجوی می‌کوشد با ایجاد فضای خشونت و رعب، جامعه را با محدودیت‌های انتظامی و امنیت مواجه ساخته و گردهم‌آیی‌ها و تماس‌های میان مسئولان و مردم را با مشکل رو به رو سازد. کیست که نداند چنین حرکتی از پیش محکوم به شکست است. در مقابل اراده خردمندانه یک ملت چه کسی می‌تواند بایستد؟!^۱

تحلیل‌هایی که در مطبوعات کشور انتشار می‌یافت، بیشتر مبتنی بر این نگرش بودند که از عمده‌ترین علل اقدامات جدید تروریستی مجاهدین خلق، «فلاکت» و «بن‌بست در مشی» است.

بر اساس دیدگاه منافقین، اختلاف در بین سران حکومت به وجود آمده و این اختلاف درونی، رژیم را به سمت «میرایی» می‌برد. در این تحلیل، دو چیز به عنوان علل قدرت نظام فرض شده است و تأکید گردیده که اگر این دو علل به نحوی تضعیف [شوند] یا از بین بروند، نظام با مشکلات جدی رو به رو خواهد شد:

اولین عامل از نظر منافقین، محوریت رهبری است که معتقدند خاصیت این رهبری باید از بین برود؛ چرا که در این صورت از هم پاشیدگی شتاب می‌گیرد. دومین علل از نظر آنها (که به عنوان «اتفاق ناگوار» روی آن تأکید گردیده و بر اساس آن، این جریان منحط از مردم نیز ناامید شده است) گرد آمدن جوانان و مردم، حول محور «خاتمی» به عنوان مانعی بزرگ می‌باشد. این گروهک بر این باور است که اگر مردم از «خاتمی» برگردند و به نوعی ناامید شوند، برنده نهایی سازمان خواهد بود!

منافقین در تحلیل خود با تعابیر بسیار بد از «خاتمی» نام می‌برند و معتقدند که باید به نوعی عمل

۱. همان، ش ۸، ۲۳ خرداد ۱۳۷۷؛ ص ۲؛ نویسنده این مقاله عباس عبدی است.

کرد که رئیس جمهور از ادامه برنامه‌های خود ناتوان شود. نکته مهمتر اینکه این گروه به این باور رسیده که اگر جامعه در فضای فعلی دولت خاتمی به جلو برود، هیچ‌گونه گرایش به جریان مخالف نظام رشد نخواهد کرد و لذا باید فضا پلیسی شده و با عدم احساس آزادی از سوی مردم، نیات شوم این گروهک به ثمر برسد. از سوی دیگر و بر اساس دیدگاه سازمان، حضور مردم در انتخابات و حمایت از دولت خاتمی موجب گردیده که انگیزه مخالفت با نظام کمتر شده و مجموعه شعارهایی که علیه نظام مطرح می‌شود، کم‌رنگ‌تر نشان داده شود. در این راستا لازم به یادآوری است که شواهد امر، بریدگی گسترده طرفداران محدود منافقین را نشان می‌دهد.

نکته دیگر این که در منظر تمامی اپوزیسیون، مشی مبارزه مسلحانه علیه نظام کاملاً رنگ باخته [است] و چون این گروهک تنها با ابزار فوق علیه نظام و ملت مبارزه می‌کند، لذا طبیعی است که عمده‌ترین ضربات را نیز از این ناحیه متحمل شده باشد. این در حالی است که شنیده‌های ما حکایت از این دارد که در شورای - به اصطلاح - مقاومت، به شدت در مشی مسلحانه تردید حاصل شده؛ و به این ترتیب به نظر می‌رسد که افراطی‌گری در آینده ایران راهی نخواهد داشت و هر روز - بیش از پیش - تنفر از خشونت بیشتر می‌شود و اتفاقاً رمز عملیات چند روز گذشته نیز همین نکته اساسی است و برای همین است که بسیاری از ناظران از - به اصطلاح - عملیات هفته گذشته منافقین اظهار تعجب کرده‌اند.^۱

□ ترور لاجوردی^۲

روز دوشنبه اول شهریور ماه ۱۳۷۷، «سید اسدالله لاجوردی» - رئیس سابق سازمان زندان‌های کشور و دادستان اسبق دادگاه‌های انقلاب اسلامی تهران - در حجره خود در بازار تهران توسط دو تروریست به

۱. روزنامه کار و کارگر، ۱۶ خرداد ۱۳۷۷: ص ۲.

۲. اسدالله لاجوردی در سال ۱۳۱۴ هجری در تهران به دنیا آمد. وی تحصیلات دروس رسمی و حوزوی را همزمان آغاز کرد و بعدها برای کسب معاش در بازار تهران مشغول به کار شد. لاجوردی در اوایل دهه چهل به عضویت شورای مرکزی جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی درآمد و در سال ۱۳۴۳ بدلیل مرتبط بودن با اعدام حسنعلی منصور دستگیر شد و دو سال به زندان افتاد. وی در سال ۱۳۴۸ بار دیگر دستگیر شد و شکنجه‌های فراوانی دید. او از عوامل اصلی انفجار دفتر هواپیمایی ال عال اسرائیل بود. آخرین بار در سال ۱۳۵۳ دستگیر و به ۱۸ سال زندان محکوم شد. با پیروزی انقلاب اسلامی از زندان آزاد شد. اولین سمت لاجوردی، دادستانی انقلاب اسلامی تهران بود. او سال‌ها ریاست سازمان زندان‌های کشور را برعهده داشت. لاجوردی در تاریخ اول شهریور ماه سال ۱۳۷۷ در حالی که محافظی نداشت، در مغازه محل کارش در بازار تهران توسط دو تروریست اعزامی سازمان به‌شهادت رسید.

شهادت رسید. این ترور زمانی صورت گرفت که آقای لاجوردی از ریاست سازمان زندان‌ها استعفا داده به حرفه اصلی خود در بازار بازگشته بود و هیچ محافظتی از وی به عمل نمی‌آمد. از این رو می‌توان گفت این ترور فاقد هرگونه ارزش سیاسی و نظامی بود. در همان روز، سازمان طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد که این ترور توسط یکی از تیم‌های عملیاتی آنان صورت گرفته است.^۱

واکنش‌های مختلف نیروهای سیاسی داخل و خارج، برخلاف تصورات و گمان‌های رهبری سازمان، در این مورد به خصوص نیز سمت و سوی محکومیت این اقدام را داشت. کسانی که - حتی - خود زمانی در جرگه مجاهدین خلق بودند نیز واکنشی محکوم‌کننده داشتند. یکی از جدانشدگان سازمان، این عمل را «نه یک ترور سیاسی بلکه یک انتقام‌گیری» برآورد نمود و نوشت:

... جنایتکاران و دشمنان مردم که خود باید در یک دادگاه خلقی محاکمه شوند، حق ندارند به وکالت از جانب مردم، نقش قاضی را بازی کنند... مبارزه یک امر اجتماعی و در نتیجه منطقی و عقلایی است. مبارزه برای ارضای حس انتقام‌جویی و تسکین احساسات فردی و شور و نشورهای نوع مجاهدینی نیست؛ و ابزارها و وسایل نیل به هدف باید از جنس هدف باشد و نه در تضاد با آن.

... مجاهدین با تحلیلی مشابه تحلیل عملیات «فروغ جاویدان»، که به قول خودشان جلو تحولات اجتماعی پس از آتش‌بس را گرفتند، دوباره می‌خواهند فضای به وجود آمده که مردم وارد صحنه مبارزات شده‌اند را خراب کنند و - به اصطلاح - این بار هم «میز لیبرال‌ها» را به هم بزنند؛ اما این موجودات منزوی و مطرود آن قدر در خواب و خیال‌های خرگوشی خود فرو رفته‌اند که فکر می‌کنند اوضاع همان اوضاع ده سال پیش است.^۲

۱. نشریه مجاهد، ش ۴۰۳: ص ۱.

۲. نشریه پیوند، ش ۳، شهریور ماه ۱۳۷۷: ص ۹؛ مقاله هادی شمس حائری.



سید اسدالله لاجوردی



○ شرح حادثه توسط تروریست

«علی اصغر غضنفرنژاد جلودار»، یکی از دو تروریستی که مرحوم لاجوردی را به شهادت رساند، مایه را بدین نحو بیان کرده است که هنگام خروج از عراق برای این عملیات، سازمان به وی دو قرص سیانور، دو نارنجک و دو کلت «برتا» و «برونینگ» (با شش خشاب) و یک «کلاشینکوف» (با خشاب‌های اضافی) داد. این دو پس از خروج از بصره و ورود به مرز ایران، ابتدا به آبادان رفتند و از آنجا روانه اهواز شدند. مسیرهای بعدی آنها ایذه، بروجن، اصفهان، گلپایگان، اراک و تهران بوده است.

تروریست‌ها صبحگاه دوشنبه اول شهریور، با راهنمایی کروکی ویژه‌ای که حفظ کرده بودند، از مسجد به سمت بازار رفتند؛ ولی به دلیل خلوت بودن محل منصرف شدند و عمل را به تأخیر انداختند: فکر می‌کردیم داریم شهید می‌شویم و به بهشت می‌رویم... ما می‌خواستیم کارمان خارق‌العاده و خیلی بهتر از تیم‌های قبلی باشد. رفتیم و از مغازه بغلی‌اش آینه خریدیم. چک کردیم و دیدیم [که شهید لاجوردی در محل مورد نظر] هست.

تروریست‌ها به خیابان ۱۵ خرداد باز می‌گردند و پس از یک ساعت توقف در یک مسافرخانه دوباره به بازار می‌روند:

داخل بازار رفتیم و چند بار دور زدیم. از او [= شهید لاجوردی] پرسیدیم: «مغازه معافی و رحمانی کجاست؟» به ما گفت که این آدم‌ها آدم‌های سرشناسی هستند. بعد، از مغازه رو به رویش روسری خریدیم. شهید لاجوردی با دو سه نفر دیگر نشسته بود. سمت چپ شهید لاجوردی به ما بود. وقتی روسری را می‌خریدیم، شکم‌بند رضا مشکل پیدا کرد و آن را داخل ساکش گذاشت. کلاشینکوف رضا مسلح بود و دستش روی ماشه بود.

روسی خریدیم و برگشتیم. من به رضا گفتم: «اول تو رگبار بیند.» به هر جهت کلت را درآوردم. فاصله نزدیک بود. تیر اول را من زدم. دو تا تیر زدم که به سرش خورد. چون صدا خفه کن داشت، متوجه نشدم [بعداً] چند تیر زدم. بعد از من رضا رگبار گرفت.

بعدش من می‌دویدم و تیر هوایی شلیک می‌کردم که مردم کنار بروند؛ چون فکر می‌کردیم این کار را برای مردم می‌کنیم، نمی‌خواستیم مردم را بزنیم. به ما گفته بودند: «اگر کسی خواست شما را بگیرد، تیر بزنید.» من پشت سر هم صدای تیراندازی و رگبار می‌شنیدم... بعداً شنیدم که [بجز شهید لاجوردی] یک نفر دیگر در آنجا تیرخورده و شهید شده...^۱

۱. گفتگوی علی اصغر غضنفرنژاد جلودار، پاییز ۱۳۷۷.

□ حمله خمپاره‌ای به یکی از مراکز بسیج

در دوم فروردین ماه ۱۳۷۸، سازمان طی اطلاعیه‌ای اعلام نمود که مرکز مخابرات ستاد فرماندهی بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را با خمپاره مورد حمله قرار داده است و با لحنی تبلیغی، وانمود کرد که این خمپاره‌زنی را به مردم کردستان - در پاسخ به عملکرد جمهوری اسلامی - «تقدیم» نموده است!^۱ سازمان در راستای سیاست تشنج‌آفرین خود می‌پن‌داشت با چنین اظهاراتی، موفق به تحریک احساسات قومی مردم کردستان بر ضد جمهوری اسلامی خواهد شد، اما در این زمینه هم پاسخ مثبتی دریافت نکرد.

□ ترور سرلشکر صیاد شیرازی^۲

شهید صیاد شیرازی از فرماندهانی بود که نظامیان عراقی کینه و عداوتی خاص نسبت به وی داشتند و به خصوص صلابت و شجاعت او را در جریان جنگ تحمیلی و دفاع مقدس از یاد نمی‌بردند؛ از این رو برنامه شهادت این قهرمان را ضمن «امریّه»ها و «فرمان»های ویژه خود از گروه رجوی خواستار شدند. سرانجام سرلشکر بسیجی صیاد شیرازی در صبحگاه ۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۸، طی عملیاتی که مجاهدین خلق نام آن را «طلوع» نهادند، توسط این گروه به شهادت رسید. گروه رجوی طی اطلاعیه مخصوص

۱. نشریه مجاهد، ش ۴۳۴: ص ۲.

۲. امیر سپهبد علی صیاد شیرازی در سال ۱۳۲۳ شمسی در شهرستان درگز در استان خراسان به دنیا آمد و پس از تحصیلات دبیرستان، وارد دانشگاه افسری شد. وی در سال ۱۳۴۶ موفق به اخذ درجه کارشناسی از دانشگاه افسری گردید و پس از طی دوره تخصصی توپخانه، به عنوان استاد در مرکز آموزش توپخانه اصفهان مشغول به تدریس شد. او از مخالفان رژیم شاه بود تا جایی که توسط عوامل آن رژیم دستگیر و زندانی شد. شهید صیاد شیرازی نقش حساسی در عدم توفیق تجزیه‌طلبان در کردستان و آزادسازی خرمشهر ایفا نمود و حضور او در هشت سال دفاع مقدس، پیروزی‌های متعددی را برای کشور اسلامی به همراه داشت. وی در تیرماه ۱۳۶۵ به فرمان امام به عضویت شورای عالی دفاع منصوب شد و در اردیبهشت ۱۳۶۶ به درجه سرتیپی ارتقاء یافت. سپهبد صیاد شیرازی در سال ۱۳۶۸ به سمت معاونت بازرسی ستاد ارتش، در شهریور ۱۳۷۲ به سمت جانشین رئیس ستاد کل ارتش و در فروردین ۱۳۷۸ از طرف مقام معظم رهبری به درجه سرلشکری نائل آمد که این درجه با افتخار شهادت به سپهبدی ارتقاء یافت. سرانجام امیر سپهبد صیاد شیرازی، جانشین ستاد کل نیروهای مسلح در بامداد بیست و یکم فروردین ۱۳۷۸ به دست عوامل گروهک تروریستی مجاهدین خلق در تهران به شهادت رسید و در تشییعی باشکوه، با حضور رهبر معظم انقلاب اسلامی و انبوه مردم در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

این عملیات مدعی شده بود که این اقدام در منطقه‌ای «به شدت حفاظت شده» در شمال شهر تهران صورت گرفته است.^۱ و در حالی این ادعا مطرح شد که مرحوم صیاد شیرازی نیز - همچون مرحوم شهید لاجوردی - حتی یک محافظ و گارد شخصی نداشت.

واکنش سراسری داخلی و خارجی نسبت به این اقدام شدیداً محکوم کننده بود و انزجار و نفرت عمومی را بازتاب می‌داد؛ و از آنجا که صیاد شیرازی یک نظامی وطن دوست و پای‌بند به آرمان‌ها و ارزش‌های دینی و ملی شناخته می‌شد و قهرمانی‌های وی هرگز رنگ و بوی خاص سیاسی و گروهی نداشت، شهادتش به دست تروریست‌های شناخته شده تأثر و همدردی کم‌نظیری را در میان مردم کشور و همه اقشار و طیف‌های اجتماعی به دنبال داشت. به گونه‌ای که حتی کاردار عراق در ایران نیز این عمل را تروریستی و ناجوانمردانه خواند و محکوم کرد. در پی مصاحبه کاردار عراق مسعود رجوی به ملاقات رئیس سرویس اطلاعات عراق ژنرال طاهر حبوش شتافت و نسبت به انجام این مصاحبه اعتراض کرد. رجوی در ملاقات قبل خود با حبوش در مورد ترورها و عملیات خود گزارشی ارائه می‌کند:

«ژنرال حبوش: اگر اهدافی را ما مشخص کردیم و از مجاهدین خواستیم آن را انجام دهند باید این کار را انجام دهند چون من از شما در اینجا (عراق) حمایت می‌کنم و در این وقت باید شما نیز این کار را انجام دهید تا من بتوانم آن کسی را که به عراق برای زدن مجاهدین می‌آید ضربه بزنم. و آنچه که من فهمیدم این است که بعضی اهداف را شما مایل نیستید روی آن عمل کنید و مخالف آن هستید... - برادر مسعود به تو می‌گویم که ما سر هر مسئله که به توافق برسیم با شما خواهیم بود در اجرای آن.

اما اگر به شما گفتیم ایست (عملیات متوقف شود) باید شما علت آن را بدانید تا برای شما ابهامی پیش نیاید و نباید به شما بگوییم ایست و علت آن را ندانید و در ابهام باشید. با توجه به دشمن مشترک چه بسا در آینده نزدیک با توجه به ایده و چشم‌انداز مخابرات، شما را برای مأموریت‌هایی مکلف کنیم. من بعد ما به عنوان یک تیم کار می‌کنیم یعنی از شما کارهایی را خواهیم خواست.

- مسعود رجوی: اینکه شما شنیدید که ما بعضی از اهداف و عملیات‌ها را قبول نکردیم هر چند که شما خیلی مختصر به عدم انجام عملیات مورد نظر اشاره کردید ولی تصویر واضح و جامع این نیست.

۱. همان، ش فوق‌العاده، ۱۳۷۸/۱/۲۱: صص ۱ و ۸.

— آنچه در خصوص عملیات که گفته می‌شود و عدم انجام آن از طرف مجاهدین، باید بگویم بعد از جریان عملیات صیاد شیرازی و تصفیه^۱ و زدن او، برادران مخابرات تعدادی اهداف و درخواست‌های عملیاتی به ما دادند که ما آنها را قبول کردیم و تمام آن را انجام دادیم. در کرمانشاه و دزفول برادران مجید و مهدی و رحیم در این ملاقات‌ها بودند و من شنیدم این مطالب را و رفتم با استاد طارق (عزیز) و ایشان نیز همان را که گفتید و من نیز به صورت مفصل توضیح دادم و آن را در دو نکته بیان می‌کنم و یقیناً شما آن را تأیید می‌کنید.

بحث این نیست که ما با عملیات مخالفیم چنانچه که خود شما الآن گفتید در صحبت‌های خود شما قضاوت کنید گفتید مثلاً شما با چند عملیات موافقید ولی احتراز دارید و می‌خواهید موازنه کنید بین این احترازهایی که دارید. ما چه می‌خواهیم؟ می‌خواهیم طوری نباشد که دشمن ما را با این عملیات تضعیف کند و بگوید آنها در دست دشمن ما (عراق) هستند و مجاهدین جزئی از گارد جمهوری شده‌اند و به نیروهای آمریکایی ارائه کنند و به سازمان عفو بین‌الملل ارائه نمایند و نیز شورای امنیت.

ما فقط این را می‌گوییم اما می‌توانیم برای آن راه حل پیدا کنیم کما اینکه کردیم.

ژنرال حبوش: ما اختلافی روی این مسئله نداریم.

— مسعود رجوی: مثلاً ۱۰ عملیات را انجام می‌دهیم تا بگوئیم که طرف ما مستقیماً آخوندها هستند تا مشروعیت داخلی و بین‌المللی داشته باشیم در کنار آن هدف مورد نظر شما را انجام می‌دهیم که مورد بحث و دستور شما باشد.

— عملیاتی که شما می‌خواهید ما انجام دهیم یعنی می‌خواهید که ما و شما جلو برویم و نمی‌خواهید برای برادران سم باشد و من مطمئن هستم که شما این را نمی‌خواهید چیزی که با آن دست افکار عمومی ایران بر سر ما بخورد این است و مسئله سیاسی که مشروعیت را حل کند.

ژنرال حبوش: «اختلافی نداریم، باشد».^۲

در ملاقات سال ۲۰۰۱ مسعود رجوی اعتراض خود به اظهارات کاردار عراق در تهران را این‌گونه بیان

می‌کند:

کاردار شما در تهران علیه ما صحبت کرده، در مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه رسالت علیه ما

۱. واژه تصفیه در فرهنگ اطلاعاتی و نظامی عربی به کشتن و ترور اطلاق می‌شد که رجوی این واژه را در خصوص صیاد شیرازی بکار می‌برد.

۲. برای قضاوت تاریخ: صص ۱۰۵ - ۱۳۶ (با تلخیص).

حرف زده است. [رجوی بلند شده و روزنامه را به ژنرال حبوش نشان می‌دهد]

ژنرال حبوش: این جریان کاردار و مصاحبه آن چه بوده است؟

مسعود رجوی: مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه رسالت است. من فقط دنبال این مطلب هستم که این مصاحبه بعد از جریان صیاد شیرازی شده است و این عملیات را تروریستی و ناجوانمردانه علیه صیاد شیرازی خوانده که در این عملیات صیاد شیرازی کشته شده است و آن را محکوم کرده است و من در آن زمان با استاد طارق تماس گرفته و این مطلب را گفته‌ام و ایشان از من عذرخواهی کردند. استاد طارق گفت از طرف من اطلاعیه صادر کنید و من در تاریخ ۱۹۹۹/۵/۲۰ (۷۸/۲/۳۰ شمسی) این پیام را صادر کردم و این توافقی بود که با استاد طارق داشتم که شما آن را مشاهده می‌کنید (متن توافق) و این توافق بین ما و استاد طارق با هماهنگی سیدالرئیس (صدام) از قبل بوده و قرار بر این بوده است.

ژنرال حبوش: من این نامه را می‌خواهم [رجوی بلند شده و نامه را به ژنرال حبوش نشان می‌دهد]

مسعود رجوی: آیا نامه سیدالرئیس را مشاهده کردید؟

ژنرال حبوش: بله مربوط به سال ۱۹۸۸ است.

مسعود رجوی: بله و یک مرتبه دیگر در سال ۱۹۹۹ نیز تأکید روی این مطلب کرده‌اند (صدام حسین) و همچنین استاد طارق نیز تأکید کرده‌اند که دیپلمات‌های عراقی و رسانه‌های عراقی بدستور سیدالرئیس حق بیان مطلب و دخالت در کارمجاهدین را ندارد. و این امر به کار و دستورمخابرات است و به دستور سیدالرئیس می‌باشد. ژنرال حبوش: من می‌خواهم با جناب صحبت کنم بعنوان یک رهبر تاریخی. حقیقت این است که تا وقتی که ما باهستید من یک نصیحت برای تو دارم که به دو دلیل است: الف - منزلت سیاسی که شما دارید.

ب - به عنوان یک دوست عزیز که برای من هستید.

نصیحت من به برادر مسعود این است که در همان مصیبت که جمال عبدالناصر افتاد قرار نگیرد. جمال عبدالناصر دچار این مشکل شده که گوش خود را به رسانه‌ها داده بود. بیشتر باید حواست جمع مسائل سیاسی و استراتژیکی باشد. لابی صهیونیست دوستان و نیروهای خود را توجیه و بسیج کرد برای تحریک کردن جمال عبدالناصر به سمت شعار دادن بیشتر و بیان مطالب خود بدون پیش‌سیاسی و این در تاریخ موجود است و می‌خواهم به شما یادآوری کنم - ما کار مناسب و خوب را پشت آن هستیم و دستور از سیدالرئیس و سیدنائب است که پس از خروج شما از آنجا به من داده شده - برادر مسعود رجوی رهبرمجاهدین خلق غریبه برای من

نیستند و یا یک هم پیمان تجاری در اینجا و یا حضور ایشان در عراق به عنوان پیمان کار نفتی نیست بلکه به عنوان رهبر مجاهدین خلق برای آزادسازی و رسیدن به آرمان‌های خود در این کشور هستند و ما به این اعتقاد داریم یعنی ما قبول داریم که ما هیچ برخورد و کار تاکتیکی با تو نداریم. چونکه هر چه سر سر ما بیاید بر سر شما نیز خواهد آمد یعنی سیدالرئیس وقتی به طاهر (حبوش) دستور می‌دهد و به مسعود (رجوی) نیز دستور می‌دهد.

استاد عزت [ابراهیم] و هر کدام از وزرا را مورد خطاب قرار می‌دهد. استاد مسعود رجوی یعنی جزء ما و مثل ما می‌باشد (نزد سیدالرئیس) شما داستان ما را می‌دانید ما احتیاج به چیزی در عراق نداریم فقط بهاء نظارت و اهداف خودمان را می‌پردازیم و اگر با یک کمی (به اندازه یک کشمش) با طرف‌های دشمن کوتاه ببائیم، وضعیت به صورت دیگری می‌شد و اما وقتی که من به تو برای انجام این عملیات دستور دادم بیان این مطالب تاکتیکی است زیرا ما نمی‌خواهیم پیش از یک جبهه بچنگیم و پیام سیدالرئیس را شنیدم که گفت هر دشمنی علیه ایران از جانب آمریکا (هر حرکتی علیه ایران) به عنوان دشمنی و حمله علیه عراق محسوب می‌شود و فقط تهدید را کردیم و این را برای جناب تو گفتم و بعد از جلسه مطلبی که فقط به تو می‌گویم. تا به تو یک تصویر کاملی بدهد از آنچه سیدالرئیس گفته است. این مطلب بعد از بازگشت وزیر خارجه از ایران گفته شد و نظرات ایشان را بیان می‌کند، من نمی‌خواهم فکر تو مشغول رسانه‌ها و اخبار این طرف و آن طرف شود چون آنچه ثابت (قطعی و استوار) است بین ما بوده و هست. مسعود رجوی: من شکی ندارم.

ژنرال حبوش: آیا من از تو سؤال کردم که جواب می‌دهید نه؟

مسعود رجوی: چون مسئولیت مخابرات و مجاهدین با شما است باید این مطالب را به شما بگویم که بدانید زیرا که کاردار شما در تهران این حرف را می‌زند نه کاردار رژیم آخوندی که ما را به عنوان تروریست محکوم می‌کند و ما را در چنین وضعیتی قرار می‌دهد در سال ۱۹۹۹. [ژنرال حبوش خطاب حبوش به نیروهای امنیتی حاضر در جلسه] خوب کاردار را احضار کنید و از او توضیح بخواهید در بغداد.

مسعود رجوی: و در حال حاضر ما را جزء استکبار جهانی قرار می‌دهد. آقای سلطانیان بهش گفته است هر کاری می‌کنیم لذا عملیات متوقف شده است دیگر روی زخم نمک نزنید و این مطلبی که در بغداد و رسانه‌ها گفته شد و ملاقاتی با وزیر تبلیغات داشته‌ام و شماها بهتر می‌دانید در این خصوص و ما نمی‌خواهیم کار شما را زیاد کنیم، چه فایده‌ای دارد که یک مسئول عراقی این مطالب را بیان کند. آمریکا هم به ما می‌گوید تروریست و...

ژنرال حبوش: من مطالب شما را تکمیل کنم آیا یک مسئول ایرانی تاکنون حاضر شده در

خصوص سپاه ۹ بدر صحبت کند همانطور که در خصوص مجاهدین صحبت شده است. من پس از این جلسه می‌روم و سفیر (کاردار) عراق در تهران را خواهم دید و به او می‌گویم آیا تاکنون در ایران کسی به سپاه بدر توهین کرده است که تو این کار را می‌کنی (توهین به منافقین). مسعود رجوی: در جلسه قبلی تصویب شد که موقعیت ما همینطور باشد و نه اینکه علیه ما مصاحبه شود و حداقل این است که شما یک اطلاعیه بدهید و این موارد را تکذیب کنید از طرف وزارت خارجه و وزارت تبلیغات که نه چنین چیزی نیست همانگونه که استاد طارق گفتند یک جمله گفته شود این مطلب را تکذیب می‌کنیم.

ژنرال حبوش: آن را برای من بیاورید.

مسعود رجوی: ما موشک‌ها را می‌خوریم و عملیات قطع می‌شود و نفراتی که به شما دادیم و خودتان خواستید و آنها را به رژیم تحویل دادید تا اسراء خودتان را بگیرید و اعلام و تبلیغات ما را نیز قطع کردید حتی یک پیام دیگر پخش نمی‌شود.

ژنرال حبوش: چطور تبلیغات رسانه‌های شما قطع شده است؟

یکی از افراد مخبرات: خیر قربان منظور اینها پیام‌هایی است از تحرکات و کارهای آنها که در رسانه‌های عراقی دیگر منعکس نمی‌شود.

مسعود رجوی: کاملاً قطع شده است در رسانه‌های عراقی.

ژنرال حبوش: رسانه‌های خودشان مشغول و فعال است فقط رسانه‌های ما قطع شده و پیام‌های (مجاهدین) را پخش نمی‌کند. چرا پخش نمی‌شود مگر دستور مجلس و دولت نیست این ایستگاه رسمی خودشان است و این مطلب مربوط به ۲ ماه گذشته است خوب فعلاً برنامه تبلیغات را کنار بگذارید.

مسعود رجوی: من روز گذشته با وزیر (تبلیغات) بودم و گفتم شکایت مرا پیش سیدالرئیس ببرید تا خودشان تصمیم بگیرند که چرا دستور خودشان اجرا نمی‌شود.

ژنرال حبوش: من خودم شکایت پیش سیدالرئیس خواهم برد.

مسعود رجوی: و بگوئید همانطور که خود شما (سیدالرئیس) در سال ۱۹۹۹ آن را مورد تأکید قرار دادید و نوشته‌ام پیش شما موجود است.

ژنرال حبوش: [نامه سیدالرئیس خوانده می‌شود] این نامه را وقتی خواستم بروم می‌خواهم تا خدمت رئیس جمهور ارائه کنم.^۱



امیر سبهد علی صیادشیرازی



□ آخرین موارد از خمپاره‌زنی‌های زنجیره‌ای

بنا به اطلاعاتی‌هایی که مجاهدین خلق، به صورت فوق‌العاده و در «ویژه‌نامه»های خود درج و منتشر نمودند، در دی ماه و بهمن ماه ۱۳۷۸ در سلسله عملیاتی که تحت عنوان «سهراب» و «بهمن بزرگ» از آنها یاد کردند، در ایلام و محل استقرار یگان‌های رزمی ارتش جمهوری اسلامی ایران در جدار مرزی، با خمپاره‌های ۸۲ و ۱۲۰ اقدام به حمله کرده - مقارن آن در تهران - ضمن حمله خمپاره‌ای به یک پارکینگ در حوالی بزرگراه رسالت (با هدف اعلام شده تهاجم به «وزارت اطلاعات» و یک شهرک مسکونی در شمال غرب تهران (با هدف اعلام شده حمله به «قرارگاه نارالله»)) تعدادی از مردم و خانواده‌ها را شهید و مجروح کردند.

□ تحلیل نهایی بازگشت سازمان به تروریسم

به دنبال شکست‌های مکرر سیاسی و نوسان‌های تاکتیکی در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به خصوص، با گره زدن سرنوشت بنی‌صدر و سازمان به هم، مسعود رجوی در چارچوب «شورای ملی مقاومت»، براندازی نظام جمهوری اسلامی را هدف اصلی خود اعلام نمود. در ابتدا و حتی قبل از تشکیل شورا، با گزینش شیوه‌های جنگ چریکی شهری، سلسله عملیات خشونت‌بار و خونینی (همچون انفجار حزب جمهوری اسلامی، انفجار نخست‌وزیری، انفجار دادستانی انقلاب اسلامی و بمب‌گذاری‌ها و انفجارها و ترورهای پی در پی دیگر) انجام شد که طی آن، سازمان سعی می‌کرد تا با محروم ساختن جمهوری اسلامی از چهره‌های مؤثر و زمینه‌سازی‌های پس از آن، سرنوشتی نظام را حتمی سازد.

پایداری نیروهای مردمی، تدبیر مسئولان و ناکامی ذاتی چنین شیوه‌هایی موجب شد تا سازمان شکست بخورد؛ افراد خود را از کشور فراری دهد و با تغییر گرایش (از شرق به غرب)، با نیروهای خود در کشورهای بلوک سرمایه‌داری مستقر گردند تا این بار با حمایت آنان به اهداف خود دست یازند؛ اما چنین نشد و ناچار به عراق گریختند و این بار به تشکیل چیزی به نام «ارتش آزادی‌بخش» دست زدند تا با حمایت ارتش بعث عراق، بخش‌هایی از مناطق مرزی را اشغال کنند؛ در آنجا دولت موقت تشکیل دهند و - باز امیدوار به حمایت مجدد غرب - به کمک صدام حسین راه تهران را در پیش گیرند و جایگزین نظام اسلامی شوند. چنین نشد و باز - پس از قبول قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران - مقاومت رزمندگان و مردم در

عملیات «مرصاد»، شکست سیاسی - نظامی سختی را بر مجاهدین خلق تحمیل کرد؛ به حدی که آنان با بحران‌های درونی لاینحلی مواجه شدند.

ناگزیر روش مبارزاتی رجوی و مریدانش تغییر کرد تا آنجا که در صدد برآمدند تا تبعات منفی اقدامات و فعالیت‌های گذشته خویش را - به نوعی - بزدایند. نتیجه، روی آوری مجاهدین خلق به راست‌روی افراط‌گونه و تمسک‌شان به ابتذال و استفاده از ابزار فرهنگ «لذت» و «خوشباشی» بود! اینان می‌خواستند به غرب - که نزد آنها معنای همه جهان را دربر دارد - ثابت کنند که «قابل اصلاح و تغییر» و حتی آماده تأمین خواسته‌های فرهنگی و اجتماعی آنها نیز هستند. در این «فاز» نیز به بن‌بست خوردند؛ چرا که نتیجه هفتمین انتخابات ریاست جمهوری در ایران، همه مؤلفه‌ها و علل «موجده» و «مُبقیه»ی مجاهدین خلق را به یکباره به چالش کشید.

آنچه باعث شد تا رجوی و کمیته ناچیز همراه با وی، بار دیگر رویکرد فاحش قهرآمیز و مسلحانه را برگزینند، به ماهیت رجوی و سازمان برمی‌گردد. اینان در پوشش «شورا» سه پایه آمادگی را برای موفقیت آتی و فرضی خود عنوان می‌نمودند:

اول - عنصر بین‌المللی؛

دوم - آمادگی عوامل داخلی؛

سوم - آمادگی ارتش آزادی‌بخش...

و هر چند گاه یکی از این عوامل را در موقعیت برتری نسبت به دو عامل دیگر تصور می‌کردند! حقیقت این است که «سازمان» و «شورا» و هر فرد یا تشکیلی که به رجوی منسوب باشد، نمی‌توانست و نمی‌تواند بدون اتکا به سلاح و ابزار خشونت زنده بماند و به حیات خود ادامه دهد. از این رو دو راه بیشتر در پیش رویشان نبود: نخست، پذیرفتن واقعیت و دیگر نفی آن! وجه نخست، به منزله اقرار به بیهوده بودن اقدامات گذشته و به مفهوم قبول مشروعیت نظام جمهوری اسلامی و در حقیقت، به معنی نفی خود بود؛ چرا که مبارزه با نظام مفهوم خود را از دست می‌داد و این بدان معنا بود که «آن جریان دیگر نباید وجود داشته باشد» و به عبارت دیگر، فروپاشی سازمان و شورا و نابودی سیاسی رجوی و طیف همراه وی جای شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را می‌گرفت.

جریان سازمان و شورا و به تعبیر دقیق‌تر شخص رجوی، ناگزیر شد تا راه دوم (نفی واقعیت) را برگزیند... که البته هزینه‌های گزافی را تحمیل می‌کرد؛ از جمله پدیداری انشقاق در صفوف سازمان و

شورا، عدم توانایی در جذب نیرو، محدودیت‌های بیشتر بین‌المللی، تعطیلی نشریه پوششی «ایران زمین» و تبعات سنگین و خسارت‌بار فعالیت‌های تروریستی. خارج شدن از مدار مبارزه مسلحانه و مشی خشونت‌بار، برای جریانی که جز قدرت‌طلبی و تمامیت‌خواهی انگیزه و هدف دیگری ندارد، ممکن نبوده و نیست. تنها راه گریز از وضعیت بحرانی پدیدار شده، دست زدن به اقدامات تروریستی بود تا خشونت در فضای موجود تسری یابد و مسئولان جمهوری اسلامی نیز به اقدامات متقابل بپردازند و فضا را پلیسی سازند.

اما این بار نیز این فتنه با تدبیر نظام و خاصه هوشمندی نیروهای امنیتی و به ویژه وزارت اطلاعات خاموش شد.

□ «عقب‌نشینی تاکتیکی»: طرح جبهه همبستگی

بن‌بست‌های مکرر و بحران‌های زنجیره‌ای از یک سو و شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای از سوی دیگر، رجوی و نزدیکانش را در جریان پوشش «شورای ملی مقاومت» به نوعی «عقب‌نشینی تاکتیکی» واداشت. البته ناگفته نماند که این «عقب‌نشینی» را از یک بُعد نمی‌توان «تاکتیکی» فرض کرد؛ چرا که عدول از همه آن شعارها و فریادهایی بود که بیش از ۲۰ سال سرداده بودند.

ماجرای این قرار بود که مسعود رجوی، به عنوان مسئول «شورای ملی مقاومت» در ۱۳ آبان ماه ۱۳۸۱ طرحی را رسماً اعلام نمود که طبق تصریح وی، در سه ماده و یک تبصره به تصویب جملگی اعضای شورای مزبور رسیده بود و عنوان آن چنین بود: «طرح جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی».

در ماده یک مصوبه جدید، «شورای ملی مقاومت» - ضمن تأکید بر التزام اعضای خود در قبال برنامه شورا و دولت موقت و طرح‌ها و مصوبات و ساختار سیاسی شورا^۱ - آمادگی خود را برای همکاری با «دیگر نیروهای سیاسی» در چارچوب «جبهه همبستگی ملی...» اعلام می‌نمود. ماده دو مشتمل بر بیان شرایط عضویت در جبهه مزبور بود؛ یعنی:

۱. همان‌طور که روشن است، «برنامه شورا و دولت موقت» از جمله بر لزوم حتمی «مبارزه مسلحانه» و تشکیل «دولت دموکراتیک اسلامی» مبتنی است؛ دیگر طرح‌ها و مصوبات و... نیز مغایرت اساسی با ادعاهای مصوبه مزبور دارد!

- جمهوری خواه بودن؛

- التزام به نفی کامل نظام ولایت فقیه (با همه جناح‌ها و دسته‌بندی‌های درونی آن)؛

- اعتقاد به استقرار یک نظام سیاسی دموکراتیک، مستقل و مبتنی بر جدایی دین از دولت؛

در بیانیه شورا که امضای مسعود رجوی پای آن به چشم می‌آمد، دو خط قرمز نیز ترسیم شده و آن را «محک تشخیص دوست و دشمن و معیار تنظیم رابطه با کلیه افراد و جریانات» بیان نموده بودند؛ خطوط قرمز اینهاست:

- تبلیغ به سود حکومت ... و هر یک از جناح‌های آن؛

- مذاکره و برقرار کردن رابطه با آنها؛

در انتهای مصوبه، ضمن تبصره‌ای، آمده بود که «دبیرخانه شورای ملی مقاومت، تدارک برگزاری اولین گردهمایی جبهه را برعهده دارد»^۱

این «تغییر موضع» یا «عقب‌نشینی تاکتیکی»، ظاهراً بازتابی بود در قبال بحران‌ها و بن‌بست‌های مکرری که رجوی و گروه وی با آن مواجه بودند. علاوه بر وجود آینده‌ای نامعلوم در عراق و تشکیک از وابستگان و هواداران سازمان نسبت به وعده‌های سرنگونی، به دنبال تحلیل‌های مختلف گروه‌های اپوزیسیون در خصوص آینده اصلاح‌طلبی در ایران، اغلب این گروه‌ها ادعاهایی درباره لزوم وحدت نیروهای مخالف جمهوری اسلامی عنوان نمودند. در این میان، رجوی و گروه وی که ایزوله شده بودند، به فکر چاره افتادند. چاره‌ای که با موجودیت و حیات آنها در تضاد است!

۱. متن بیانیه منتشر شده توسط شورا. نیز هفته‌نامه پیوند (کانادا)، ش ۴۵۷.